

جملاتی که از شریعتی نیست!



هرروزه جمله‌ها و عبارتهای فراوانی به نام دکتر شریعتی در وبلاگ‌ها و وبگاه‌ها منتشر و در رسانه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شود. متأسفانه بسیاری از این جملات و عبارات جعلی است. **کانون آرمان شریعتی** ۱۱۵ جمله و عبارت زیر را، بر اثر آشنایی با کتاب‌ها و سخنرانی‌های دکتر شریعتی و پس از مشورت با دوستان آشنا با شریعتی، با اطمینان نسبی گردآوری کرده است، که آگاهانه یا ناآگاهانه به دروغ به دکتر شریعتی نسبت داده شده است. این کانون از همه وبلاگ‌نویسان، وبگاه‌نویسان و کاربران رسانه‌های اجتماعی خواسته است با بررسی محتوای وبلاگ، وبگاه، پروفایل و ... خود این جمله‌ها را حذف کنند. این کانون همچنین تقاضا کرده است در صورتی که فکر می‌کنید یکی از جمله‌ها و عبارتهای زیر از شریعتی است با ذکر دقیق مرجع آن آن کانون را مطلع کنید.

پیشینه‌ها
تلاش کنیم

۱

“ ... نامم را پدرم انتخاب کرد، نام خانوادگی‌ام را یکی از اجدادم! دیگر بس است! راهم را خودم انتخاب خواهم کرد ... ”

۲

“ ... من در کشوری زندگی می‌کنم که زبانش ”پارسی“ است، اما به آن ”فارسی“ می‌گویند، چون عربی ”پ“ ندارد ...! ”

۳

“ ... مادرم می‌گفت: عاشقی یک شب است، و پشیمانی هزار شب. هزار شب است پشیمان‌ام، که چرا یک شب عاشقی نکرده‌ام ... ”

۴

“ ... بیا گناه کنیم، جایی که خدا نباشد ... ”

۵

“ ... هر انسان کتابی است در انتظار خواننده‌اش ... ”

“ ... زندگی، حکایت مرد یخ فروشی است که از او پرسیدند: فروختی؟ گفت: نخریدند، تمام شد ... ”

“ ... ای خدای بزرگ! به من کمک کن، تا وقتی می‌خواهم درباره راه رفتن کسی قضاوت کنم، کمی با کفش‌های او راه بروم ... ”

“ ... در شگفتم که، سلام، آغاز هر دیداری است، ولی در نماز پایان است. شاید این بدین معناست که: پایان نماز، آغاز دیدار است ... ”

“ ... در بیکرانه زندگی، دو چیز است که افسونم می‌کند: آبی آسمان، که می‌بینم، و می‌دانم که نیست، و خدایی، که نمی‌بینم، و می‌دانم که هست ... ”

“ ... وقتی کبوتری شروع به معاشرت با کلاغ‌ها می‌کند، پرهایش سفید می‌ماند، ولی قلبش سیاه می‌شود ... ”

“ ... من، رقص دختران هندی را، به نماز پدر و مادرم، ترجیح می‌دهم، چون دختران هندی از سر عشق می‌رقصند، اما، پدر و مادر من از سر اجبار ... ”

“ ... من به این فکر می‌کنم که ما در اینجا عرق می‌ریزیم و وضع مان این است و آنها در آنجا عرق می‌خورند و وضعشان آن ... ”

نمی‌دانم مشکل در نوع عرق‌هاست یا در خوردن و ریختن ما ... ”

“ ... ترجیح می‌دهم با کفش‌هایم در خیابان راه بروم و به خدا فکر کنم، تا اینکه در مسجد بنشینم و به کفش‌هایم فکر کنم ... ”

“ ... زنده بودن را به بیداری بگذرانیم، که سال‌ها به اجبار خواهیم خُفت ... ”

“ ... زندگی‌ات را طی کن و آنگاه که بر بلندترین قله‌هایش رسیدی، لبخند خود را نثار تمام سنگریزه‌هایی کن که پایت را خراشیدند ... ”

“ ... مهم نیست قفل‌ها دست کیست؛ مهم این است که کلیدها در دست خداست ... ”

۱۷

... از بچگی به من آموختند که همه را دوست بدارم؛ حال که بزرگ شده‌ام، و کسی را دوست دارم، می‌گویند: فراموشش کن ..."

۱۸

"... ساعت‌ها را بگذارید بخوابند؛ بیهوده زیستن را نیازی به شمردن نیست ..."

۱۹

"... آنگاه که همه به دنبال چشمانی زیبا هستند، تو به دنبال نگاهی زیبا باش ..."

۲۰

"... من به باکره بودنِ ذهنِ فاحشه‌ها و فاحشه بودنِ ذهنِ باکره‌ها ایمان دارم ..."

۲۱

"... اگر قادر نیستی خود را بالا ببری، همانند سیب باش، تا با افتادنت اندیشه‌ای را بالا ببری ..."

۲۲

"... به سه چیز تکیه نکن: دروغ و عشق. آدم با غرور می‌تازد، با دروغ می‌بازد و با عشق می‌میرد ..."

۲۳

"... خوش به حال مسافرخش‌های میدانِ آزادی. هر روز آزادانه فریاد می‌زنند: آزادی، آزادی ..."

۲۴

"... ما عادت داریم به گذشته فکر کنیم، در آینده سیر کنیم و حال را ول کنیم. کاش همه می‌فهمیدند که فقط باید برای امروز زندگی کنیم ..."

۲۵

"... دلهره زنده‌ماندن زندگی را از یاد می‌برد ..."

۲۶

"... اگر کینه نبود، قلب‌ها تمامی حجم خود را در اختیار عشق می‌گذاشتند ..."

۲۷

"... بغض بزرگ‌ترین نوع اعتراض در برابر آدم‌هاست. اگر بشکنند، دیگر اعتراض نیست، التماس است ..."

“ ... در میان ما، مردمانی هستند که به کشور خود افتخار می‌کنند، ولی در تلاش‌ایم تا نسلی بسازیم که کشورمان به آنان افتخار کند ... ”

۲۹

“ ... خشم احساسی است که باعث می‌شود زبان‌تان سریع‌تر از فکرتان عمل کند ... ”

۳۰

“ ... خواهان‌ایم قبل از مرگ توبه کنیم، اما افسوس که قبل از اینکه توبه کنیم می‌میریم ... ”

۳۱

“ ... آنگاه که تقدیر واقع نگردد، از تدبیر نیز کاری ساخته نیست ... ”

۳۲

“ ... برایت دعا می‌کنم که ای کاش، خدا از تو بگیرد هر آنچه را که خدا را از تو می‌گیرد ... ”

۳۳

“ ... دیشب که نمی‌دانستم به کدام دردهایم بگیریم، کلی خندیدم ... ”

۳۴

“ ... هرگز از کسی که همیشه با من موافق بود چیزی یاد نگرفتم ... ”

۳۵

“ ... در سرزمینی که سایه انسان‌های کوچک بزرگ شد، در آن سرزمین خورشید در حال غروب است ... ”

۳۶

“ ... بهترین مترجم کسی است که سکوت دیگران را ترجمه کند! شاید سکوتی تلخ گویای دوست‌داشتنی شیرین باشد ... ”

۳۷

“ ... خدایا! دل مرا آنقدر صاف بگردان، تا قبل از پایین آمدن دستم، دعایم مستجاب گردد ... ”

۳۸

“ ... لحظه لحظه زندگی را سپری می‌کنیم تا به خوشبختی برسیم، غافل از اینکه خوشبختی در همون لحظه‌ای بود که سپری شد ... ”

“... از سکوت اگر به خشم آمدی، سکوت کن...”

۴۰

“... ستایش گر معلمی هستم که چگونه اندیشیدن را به من بیاموزد، نه چگونگی اندیشه‌ها را...”

۴۱

“... ای کاش به زمانی برمی‌گشتم، که تنها غمِ زندگی‌مان شکستنِ نوکِ مدامان بود...”

۴۲

“... می‌خواستم زندگی کنم، راهم را بستند. ستایش کردم، گفتند: خرافات است. عاشق شدم، گفتند: دروغ است.

گریستم، گفتند: بهانه است. خندیدم، گفتند: دیوانه است. دنیا را نگه دارید، می‌خواهم پیاده شوم...”

۴۳

“... برهنه‌ات می‌کنند تا بهتر شکسته شوی. نترس گردوی کوچک، آنچه سیاه می‌شود، روی تو نیست، دستِ آنهاست...”

۴۴

“... آنچه هستیم نمی‌خواهیم؛ آنچه دوست داریم نداریم؛ و آنچه داریم دوست نداریم؛ و عجیب است هنوز امیدوار به فردایی روشن هستیم...”

۴۵

“... خدایا! مردم شکرِ نعمت‌های تو می‌کنند و من، شکرِ بودنِ تو! چرا که، نعمت، بودنِ توست...”

۴۶

“... به پذیرفتن چیزی که پذیرفتنی نیست مؤمن شدن عینِ خیریت است...”

۴۷

“... دوستی یک حادثه است و جدایی یک قانون! بیایید حادثه‌ساز و قانون‌شکن باشیم...”

۴۸

“... خدایا! من در کلبه حقیرانه خود کسی را دارم که تو در عرشِ کبریایی خود نداری. من چون تویی را دارم و تو چون خود را نداری...”

۴۹

“... عشق زیر باران و با هم خیس شدن نیست؛ عشق این است که تو خیس شوی و معشوقه نه و او نفهمد که چرا هیچ وقت خیس نشد...”

۵۰

”... اگر عشق نبود، به کدامین بهانه‌ای می‌خندیدیم و می‌گریستیم؟ کدام لحظه‌های ناب را اندیشه می‌کردیم؟ چگونه عبور روزهای تلخ را تاب می‌آوردیم؟ آری... بی‌گمان، پیش‌تر از این‌ها مرده بودیم، اگر عشق نبود...”

۵۱

”... وقتی که بچه بودم، هر شب دعا می‌کردم که خدا یک دوچرخه به من بدهد. بعد فهمیدم که این طوری فایده ندارد. پس یک دوچرخه دزدیدم و دعا کردم که خدا مرا ببخشد...”

۵۲

”... خدایا! تقدیر مرا خیر بنویس، آن گونه که آنچه را تو دیر می‌خواهی من زود نخواهم و آنچه را تو زود می‌خواهی من دیر نخواهم...”

۵۳

”... دستانم بوی گل می‌دادند، مرا به جرم چیدن گل محکوم کردند. نگفتند که شاید گلی کاشته است...”

۵۴

”... در نهان به آنانی دل می‌بندیم که دوستان ندارند و در آشکار از آنانی که دوستان دارند غافل‌ایم. شاید این دلیل تنهایی ما...”

۵۵

”... پیروزی یک‌روزه به دست نمی‌آید، اما اگر خود را پیروز بشماری، یک‌باره از دست می‌رود...”

۵۶

”... دنیا جایی است که در آن آنچه ثابت است و همواره لایتغیر و همیشه پایدار، تنها تغییر است و ناپایداری...”

۵۷

”... خواهی نشوی هم‌رنگ، رسوای جماعت شو...”

۵۸

”... ای عشق! تا پیاده‌نمانم، سوارم نخواهی کرد. تا بی‌پناه نگردم، پناهم نخواهی داد. تا نیفتم، دستم را نخواهی گرفت...”

۵۹

”... هیچ کس و هیچ چیز در دنیا وجود ندارد که دیدنش به اندازه باز کردن تمام چشم بیرزد...”

۶۰

“... در شهری که خورشید را به قیمت شمعی نمی‌خرند پروانه‌شدن یعنی تباهی ...”

۶۱

“... اگر روزی تهدیدت کردند، بدان در برابر ناتواناندا! اگر روزی خیانت دیدی، بدان قیمت بالاست!

اگر روزی ترکت کردند، بدان با تو بودن لیاقت می‌خواهد ...”

۶۲

“... دوست داشتن کسی که لایق دوست داشتن نیست اسرافِ محبت است ...”

۶۳

“... ممکن است شما از شکست خوردن ناامید و مأیوس شوید، ولی اگر امتحان نکنید، فنا خواهید شد ...”

۶۴

“... هیچ‌گاه کسی را دوست نداشته باش، چون دوست داشتن اسارت است و اسارت، انسان را به جنون می‌کشاند؛

هر گاه کسی را دوست داشتی، رهایش کن. اگر به سویت باز نگشت، بدان که از اول هم مال تو نبوده است ...”

۶۵

“... عاقلانه ازدواج کن، تا عاشقانه زندگی کنی ...”

۶۶

“... عشق، مرگ، و شکست... در زیر این ضربات است که انسان گاه برای نخستین بار نگاه‌هایش،

که همواره در غیر خود و بیرون از خود مشغول است، به خود بازمی‌گردد ...”

۶۷

“... زخمی بر پهلویم هست، روزگار نمک می‌پاشد و من پیچ و تاب می‌خورم و همه گمان می‌کنند که من می‌رقصم ...”

۶۸

“... در دشمنی دورنگی نیست؛ کاش دوستانم هم در موقع خود، چون دشمنان، بی‌ریا بودند ...”

۶۹

“... دیروز همسایه‌ام از گرسنگی مرد؛ در عزایش گوسفندها سربریدند ...”

۷۰

” ... روزگاری است که شیطان فریاد می‌زند: آدم پیدا کنید! سجده خواهیم کرد ... ”

۷۱

” ... برای کشف اقیانوس‌های جدید، باید جرأت ترک ساحل را داشت. این دنیا دنیای تغییر است، نه تقدیر ... ”

۷۲

” ... درد من حصار برکه نیست، بلکه زیستن با ماهیانی است که فکر دریا هم به ذهن‌شان خطور نکرده است ... ”

۷۳

” ... همیشه رفتن راه رسیدن نیست! ولی برای رسیدن باید رفت. در بن‌بست نیز راه آسمان باز است! پرواز بیاموزید ... ”

۷۴

” ... خدا! هر که را عقل دادی، چه ندادی؟ و هر که را عقل ندادی، چه دادی؟ ”

۷۵

” ... یک مرداب برای بدست آوردن یک نیلوفر سال‌ها می‌خواهد، تا آرامش نیلوفر به هم نخورد.

پس، اگر کسی رو دوست داری، برای داشتنش، حتی شده، سال‌ها صبر کن ... ”

۷۶

” ... آنجا که چشمان مشتاقی برای انسانی اشک می‌ریزد، زندگی به رنج کشیدنش می‌ارزد ... ”

۷۷

” ... خداوند! مرا به بزرگی چیزهایی که داده‌ای آگاه و راضی کن! تا کوچکی چیزهایی که ندارم آرامشم را برهم نریزد ... ”

۷۸

” ... صداقت در مقابل سیاست دیگران سادگی است و سیاست در مقابل صداقت دیگران خیانت ... ”

۷۹

” ... وقتی نیستی، چنان به تو فکر می‌کنم که مغزم به نبودنت پی نمی‌برد ... ”

۸۰

” ... آدم بالاخره می‌میره، حالا من به اسهال خونی بمیرم بهتره، یا به خاطر حرفم؟ ”

۸۱

” ... چاپلوسی یونجه لطیفی است برای دراز گوشانِ دمه‌دارِ خوشحال ... ”

۸۲

” ... دختری که برای بدست آوردنِ دلت تنش را به تو هدیه می‌دهد فاحشه نیست
و دختری که برای به دنبال کشیدنِ تو تنش را از تو دریغ می‌کند باکره نیست ... ”

۸۳

” ... پروانه شمع، اگر هم چون مرغِ خانگی، نه بر گردِ شمع، که در پی خروس می‌رفت،
زندگی در زیرِ پایش رام می‌گشت و آسمان بر بالای سرش به کام ... ”

۸۴

” ... از میانِ کسانی که برای دعای باران به تپه می‌روند، تنها آنانی که با خود چتر می‌آورند، به کارِ خود ایمان دارند ... ”

۸۵

” ... اگر دروغ رنگ داشت، هر روز شاید ده‌ها رنگین‌کمان از دهانِ ما نطفه می‌بست ... ”

۸۶

” ... اگر گناه وزن داشت، هیچ کس را توانِ آن نبود که گامی بردارد ... ”

۸۷

” ... نصفِ درآمدان را صرفِ خریدِ لباس می‌کنیم، درحالی که همیشه شیرین‌ترین لحظاتِ عمرمان لخت هستیم ... ”

۸۸

” ... ماندن یا رفتن: ماندن سنگ‌بودن است و رفتن رودبودن.

بنگر که سنگ و دن به کجا می‌رسد، جز خاک شدن و رودبودن به کجا می‌رود، جز دریا شدن ... ”

۸۹

” ... اگر به راستی، خواستن توانستن بود، محال نبود وصال! و عاشقان، که همیشه خواهان‌اند، همیشه می‌توانستند تنها نباشند ... ”

۹۰

” ... اگر خداوند یک روز آرزوی انسان را برآورده می‌کرد، من بی‌گمان دوباره دیدنِ تو را آرزو می‌کردم و تو نیز هرگز ندیدنِ مرا ... ”

۹۱

” ... برای شنا کردن به سمت مخالف رودخانه، قدرت و جرأت لازم است،

وگرنه هر ماهی مرده‌ای هم می‌تواند از طرف موافق جریان آب حرکت کند ... ”

۹۲

” ... من ادعا نمی‌کنم که همیشه به یاد آنهایی که دوست‌شان دارم هستم، ولی ادعا می‌کنم در لحظاتی هم که به یادشان نیستم دوست‌شان دارم ... ”

۹۳

” ... اگر دیوار نبود، نزدیک‌تر بودیم. همه وسعت دنیا یک خانه می‌شد. و تمام محتوای سفره سهم همه بود

و هیچ کس در پشت هیچ ناکجایی پنهان نمی‌شد ... ”

۹۴

” ... سخت است حرفت را نفهمند؛ سخت‌تر این است که حرفت را اشتباهی بفهمند.

حالا می‌فهمم که خدا چه زجری می‌کشد، وقتی این همه آدم حرفش را که نفهمیده‌اند هیچ، اشتباهی هم فهمیده‌اند ... ”

۹۵

” ... الهی! تو دوست می‌داری که من تو را دوست بدارم، با آنکه بی‌نیازی از من.

پس من چگونه دوست ندارم که تو مرا دوست داری، با این همه احتیاج، که به تو دارم ... ”

۹۶

” ... هنگامی که به دنیا می‌آیی، همه می‌خندند، در حالی که تو می‌گریی.

پس ای عزیز! زندگی‌ات را چنان بگذران که در روز مرگ در حالی که همه می‌گیرند، تو تنها کسی باشی که می‌خندی ... ”

۹۷

” ... رسم زندگی این است. یک روز کسی را دوست داری و روز بعد، تنهایی. به همین سادگی او رفته است و همه چیز تمام شده است. مثل یک

میهمانی که به آخر می‌رسد و تو به حال خود رها می‌شوی. چرا غمگین‌ای؟ این، رسم زندگی است و تو نمی‌توانی آن را تغییر دهی. پس، تنها آواز

بخوان. این تنها کاری است که از دستت بر می‌آید ... ”

۹۸

” ... برای همسایه‌ای که نان ما را ربود نان، برای آنان که قلب ما را شکستند مهربانی، برای کسانی که روح ما را آزرده بخشش

و برای خویشتن آگاهی و عشق می‌طلبم ... ”

” ... خدایا! بگذار هر کجا تنفر است، بذرِ عشق بکارم. هر کجا آزادی هست، ببخشایم. و هر کجا غم هست، شادی نثار کنم. الهی! توفیقم ده که بیش از طلبِ همدلی، همدلی کنم. بیش از آنکه دوستم بدارند، دوست بدارم، زیرا در عطا کردن است که ستوده می‌شویم، و در بخشیدن است که بخشیده می‌شویم ... ”

” ... دائماً و شب و روز، تمام لحظات مان را کار می‌کنیم تا بخوریم. نه اینکه می‌خوریم تا زندگی کنیم. ما کوچک‌ترین لحظه تأمل در خویش را نداریم. و این لحظه‌ها هر روز بیشتر از ما گرفته می‌شود ... ”

” ... دنیا را بد ساختند؛ کسی را که تو دوست داری تو را دوست ندارد. کسی که تو را دوست دارد تو دوستش نمی‌داری، اما کسی که تو دوستش داری و او هم تو را دوست می‌دارد به رسم و آیین هرگز به هم نمی‌رسند، و این، رنج است. زندگی یعنی همین ... ”

” ... از دست دادن کسی که دوستش داریم خیلی دشوار است. اما اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که کسی کسی را از دست نمی‌دهد، زیرا مالک آن نیست و این یعنی آزادی؛ داشتن بهترین‌های دنیا، بدون آنکه صاحب‌شان باشی ... ”

” ... برای پرواز به آسمان‌ها، منتظر نمان که عقابی نیرومند بیاید و از زمینت بگیرد، و در آسمان‌هایت پرواز دهد. بکوش تا پر پرواز به بازوانت جوانه زند و بروید، و بکوش تا این همه گوشت و پیه و استخوان سنگین را، که چنین به زمین وفادارت کرده است، سبک کنی و از خویش بزدايي؛ آنگاه به جای خزیدن، خواهی پرید. در پرنده شدن خویش بکوش و این یعنی بیرون آمدن از زندان‌های اسارت ... ”

” ... مردها در گستره عشق به وسعت غیرقابل توجه نامردند! برای اثبات کمال نامردی آنان تنها همین بس که در مقابل قلب ساده و فریب‌خورده یک زن احساس می‌کنند مردند! تا وقتی که قلب زن عاشق نشده، پست‌تر از یک سگ ولگرد، عاجز‌تر از یک فقیر، و گداتر از همه گدایان سامره، پوزه بر خاک، و دست تمناً به پیشش گدایی می‌کنند، اما همین که خیال‌شان از بابت قلب زن راحت شد، به یکباره یادشان می‌افتد، که خدا مردشان آفرید! و آنگاه کمال مردانگی را در نهایت نامردی جست‌وجو می‌کنند ... ”

” ... زن عشق می‌کارد و کینه درو می‌کند. دیه‌اش نصفِ دیهِ توسست و مجازاتِ زنایش با تو برابر. می‌تواند تنها یک همسر داشته باشد و تو مختار به داشتنِ چهار همسر هستی. برای ازدواجش – در هر سنی – اجازه ولی لازم است و تو هر زمانی بخواهی به لطفِ قانون‌گذار می‌توانی ازدواج کنی. در محبسی به نامِ بکارت زندانی است و تو ... او کتک می‌خورد و تو محاکمه نمی‌شوی. او می‌زاید و تو برای فرزندش نام انتخاب می‌کنی. او درد می‌کشد و تو نگرانی که کودک دختر نباشد. او بی‌خوابی می‌کشد و تو خوابِ حوریانِ بهشتی را می‌بینی. او مادر می‌شود و همه جا می‌پرسند: نامِ پدر ... ”

” ... کاش در دنیا سه چیز وجود نداشت:

غرور، دروغ و عشق.

چرا که انسان

با غرور می‌تازد.

با دروغ می‌بازد.

و با عشق می‌میرد ... ”

” ... هر چه هست، برای مصلحتی است،

هر که هست، به خاطر منفعتی است،

هیچ چیز به ”خودش“ نمی‌ارزد،

هیچ کس به ”خودش“ چیزی نیست،

همه چیز را و همه کس را،

برای سودی و فایده‌ای گذاشته‌اند ... ”

” ... هرگز اشتباه نکن

اگر اشتباه کردی، تکرار نکن

اگر تکرار کردی، اعتراف نکن

اگر اعتراف کردی، التماس نکن

اگر التماس کردی، دیگر زندگی نکن ... ”

” ... گاهی گمان نمی کنی، ولی می شود،
 گاهی نمی شود، نمی شود که نمی شود؛
 گاهی هزار دوره دعا بی اجابت است،
 گاهی نگفته، قرعه به نام تو می شود؛
 گاهی گدای گدای گدایی، و بخت با تو نیست،
 گاهی تمام شهر گدای تو می شود ... ”

” ... چه کسی می گوید،
 که گرانی اینجاست؟
 دوره ارزانی است!
 چه شرافت ارزان
 تن عریان ارزان
 و دروغ از همه چیز ارزان تر
 آبرو قیمت یک تکه نان
 و چه تخفیف بزرگی خورده است،
 قیمت هر انسان ... ”

شعر سوتک

” ... نمی دانم پس از مرگم چه خواهد شد
 نمی خواهم بدانم کوزه گر از خاک اندامم
 چه خواهد ساخت.
 ولی بسیار مشتاقام
 که از خاک گلویم سوتکی سازد،
 گلویم سوتکی باشد،
 به دست کودکی گستاخ و بازیگوش،
 و او یکریز و پی در پی،
 دم گرم خودش را،
 بر گلویم سخت بفشارد،

و خوابِ خفتگانِ خفته را آشفته‌تر سازد.
بدین سان بشکند در من سکوتِ مرگبارم را ...”

۱۱۲

”... خدایا! به من آرامشی ده تا بپذیرم
آنچه را که نمی‌توانم تغییر دهم؛
دلیری ده تا تغییر دهم آنچه را که
می‌توانم تغییر دهم.
بینشی ده تا تفاوت آن دو را بدانم
و فهمی ده تا متوقع نباشم،
که دنیا و مردم آن
مطابقِ میلِ من رفتار کنند ...”

۱۱۳

”... روزی از روزها،
شیبی از شب‌ها،
خواهم افتاد و خواهم مرد،
اما می‌خواهم، هر چه بیشتر بروم.
تا هرچه دورتر بیفتم،
تا هرچه دیرتر بیفتم،
هرچه دیرتر و دورتر بمیرم.
نمی‌خواهم حتی یک گام یا یک لحظه،
پیش از آن که می‌توانسته‌ام بروم و بمانم،
افتاده باشم و جان داده باشم،
همین ...”

۱۱۴

”... می‌خواهم بگویم: فقر همه جا سر می‌کشد. فقر گرسنگی نیست، عربانی هم نیست. فقر چیزی را “نداشتن” است، ولی آن چیز پول نیست، طلا و غذا نیست. فقر همان گرد و خاکی است که بر کتاب‌های فروش‌نرفته یک کتاب‌فروشی می‌نشیند. فقر تیغ‌های بُرنده ماشینِ بازیافت است که روزنامه‌های برگشتی را خرد می‌کند. فقر کتیبه سه‌هزارساله‌ای است که روی آن یادگاری نوشته‌اند. فقر پوستِ موزی است که از پنجرهی یک اتومبیل به خیابان انداخته می‌شود. فقر شب را “بی‌غذا” سر کردن نیست؛ فقر روز را “بی‌اندیشه” سر کردن است ...”

“... قرآن! من شرمنده توام، اگر از تو آوازِ مرگی ساختم، که هر وقت در کوچه‌مان آوازت بلند می‌شود، همه از هم می‌پرسند: چه کسی مرده است؟ چه غفلتِ بزرگی که می‌پنداریم خدا تو را برای مردگانِ ما نازل کرده است.

قرآن! من شرمنده توام، اگر ترا از یک نسخه عملی، به یک افسانه موزه‌نشین مبدل کرده‌ام. یکی ذوق می‌کند که ترا بر روی برنج نوشته، یکی ذوق می‌کند که ترا فرش کرده، یکی ذوق می‌کند که تو را با طلا نوشته، یکی به خود می‌بالد که ترا در کوچک‌ترین قطعِ ممکن منتشر کرده و ... آیا واقعاً خدا تو را فرستاده تا موزه‌سازی کنیم؟

قرآن! من شرمنده توام، اگر حتی آنان که تو را می‌خوانند و تو را می‌شنوند آن چنان به پایت می‌نشینند که خلاق به پای موسیقی‌های روزمره می‌نشینند. اگر چند آیه از تو را به یک نفس بخوانند، مستمعین فریاد می‌زنند: احسنت! گویی مسابقه نفس است.

قرآن! من شرمنده توام، اگر به یک فستیوال مبدل شده‌ای. حفظ کردن تو با شماره صفحه، خواندن تو از آخر به اول، یک معرفت است یا یک رکوردگیری؟ ای کاش آنان که تو را حفظ کرده‌اند حفظ کنی تا این چنین تو را اسبابِ مسابقاتِ هوش نکنند. خوشا به حال هر کسی که دلش رحلی است برای تو. آنان که وقتی تو را می‌خوانند، چنان حظ می‌کنند، گویی که قرآن همین الان به ایشان نازل شده است. آنچه ما با قرآن کرده‌ایم تنها بخشی از اسلام است، که به صلیبِ جهالت کشیده‌ایم...”

پس‌نوشت: مورد ۲۲ و ۱۰۶ تکراری است.

یادداشت‌ها:

- وبگاه تالارِ گفت‌وگو شریعتی؛ جملاتی که از شریعتی نیست! (دسترسی در ۴/۹/۱۳۹۵)

- وبلاگ اندیشه‌ورزی؛ جملاتی که از شریعتی نیست! (دسترسی در ۴/۹/۱۳۹۵)



www.andishehvarzi.blog.ir

Channel I D: @andishehvarzi